

گسترش فاشیسم نو بین‌المللی

و خیزش دیمه 1404 ایران

پیشگفتار:

این گفتار کوتاه، برای یادآوری موضوع اصلی در این بحث است. ما با توجه به اعتقاد به سوسیالیسم انقلابی باید خود را موظف بدانیم که زیربنای اصلی مسائل و مصائبی که امروز در جامعه سرمایه‌داری جهانی گفتارش هستیم را همیشه در رأس مسائل قرار دهیم.

با قبول اینکه نظم سرمایه‌داری از قرن نوزدهم در سطح جهانی حاکم بوده و در مقاطعی از تاریخ آن، مثل هم‌اکنون، سرمایه‌ی مالی جهانی با تراکم و تمرکز بیش از حد سرمایه در دستان تعداد معدودی، بحرانی ساختاری پدید آورده (به طوری که 90 درصد ثروت جهان در دستان این عده معدود، به ویژه تکنوکرات‌های نوپایی که به شکل انفجاری به ثروت‌های نجومی رسیده‌اند، قرار دارد)، در برابر این مرحله از سیستم سرمایه‌داری، ما دو راه بیشتر جلوی پای این سیستم نمی‌بینیم: راه اول که هم‌زمان می‌تواند نه تنها گونه انسان،

بلکه تمام گونه‌های حیات را روی زمین محفوظ نگهدارد و طبیعت را از انواع آسیب‌هایی که بدست انسان بوجود آمده و می‌آیند پاک و محفوظ دارد، این است که از تکنولوژی مدرن، به ویژه ربات‌ها و هوش مصنوعی برای انجام کار -منظور کارهای روزمره و یکنواخت و خسته‌کننده است- استفاده شده و از ثروتی که ایجاد می‌شود، زندگی میلیاردها انسان را از مشکلات و مصائب امروز که حل‌شدنی هستند، نجات داد تا اکثریت انسان‌های روی زمین که امروز به طبقه‌ی بی‌چیزان تعلق دارند، بتوانند از بند رنج آور گرسنگی، بی‌خانمانی، بیماری و... رها شده و هر یک بر اساس استعداد خود که در چنین شرایطی زمینه‌ساز برای رشد دارد، استفاده کنند و به آمال و آرزوها خود برسند، اما در این صورت کاپیتالیسم از بین می‌رود، زیرا این بدان معناست که همه افراد روی زمین از حق حیات و زندگی خوب و متعارف می‌توانند برخوردار شوند. به این ترتیب، ثروت جهانی به جای متمرکز شدن در دستان تعداد معدودی از طبقه سرمایه‌دار، در سطح عمومی برای رفاه همگان بکار می‌افتد و این چیزی است که سرمایه‌داران از آن وحشت دارند و احساس می‌کنند که به این ترتیب قدرت سیاسی و اجتماعی خود را از دست می‌دهند.

راه دوم، ادامه‌ی مسیر کنونی سرمایه‌داری جهانی است که در نهایت به نابودی میلیاردها انسان تمام‌شده و تنها قشر کوچکی از طبقه‌ی ثروتمند به یک زندگی مرفه می‌رسند، در حالی که جماعت باقیمانده و جان‌بدر برده در سطح جهان تبدیل به برده شده و برده‌داری مدرن با استفاده از تکنولوژی حاکم می‌گردد.

در حال حاضر که هیچ گونه مبارزات سازماندهی شده و بین‌المللی برای مقابله با این تکنوکرات‌ها و سایر سرمایه‌داران وجود ندارد، سرمایه‌ی مالی جهانی به جان مردم جهان افتاده و در مرحله‌ای است که حتی اقشار طبقه‌ی سرمایه‌دار را هم تهدید می‌کند، مثل حمله‌ی اخیر داندل ترامپ به ونزوئلا یا اصرار بر تصاحب مستقیم گرین‌لند. سرمایه‌داری در این مرحله برای رسیدن به اهداف خود، راهی جز پیاده کردن فاشیسم نو در سطح بین‌المللی ندارد. لذا همزمان با شروع سرکوب‌ها در کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده، سرمایه‌ی مالی جهانی که دستش از آستین امپریالیزم آمریکا بیرون می‌آید، مشغول حمله به کشورهای مختلف جهان بوده تا با برداشتن حکومت‌های این کشورها و پیاده کردن ارتش امپریالیزم در آن‌ها بتواند کنترل مستقیم خود را بر آن‌ها حاکم نماید. از اینرو پس از حمله و سرنگون کردن حکومت‌های وقت، عناصر فاشیست و جنایتکار را در رأس این کشورها می‌نشانند تا در حفظ کنترل مردم این کشورها به امپریالیزم یاری برسانند. همان کاری که با افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و... کرده‌اند.

فاشیسم نو برای شکل جهانی دادن به خودش، در پی نابودی دولت-ملت‌ها و برقراری یک مرکز قدرت بین‌المللی است که یعنی یک دولت فاشیستی در رأس جهان کنترل جهان را به عهده دارد. این کاری است که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و... قادر به انجامش نبودند، چون ساختار دولتی نداشتند. برای گرفتن قدرت سیاسی-اجتماعی در سطح جهان نیاز به یک ارگان دولتی وجود دارد.

با بازگشت ترامپ به ریاست جمهوری ایالات متحده، این مشکل سرمایه‌ی مالی جهانی در حال حل شدن است، یعنی ترامپ در حال ساختن «هیئت مدیره‌ی صلح» به عنوان بخش جداگانه‌ی ای در سازمان ملل است که قرار است از بالا در ابتدا بر منطقه‌ی غزه حکمرانی کند و برای این منظور حکومتی از تکنوکرات‌های فلسطینی سر کار بگذارند که صرفاً دستورات این هیئت مدیره را در آن منطقه پیاده می‌کند.¹

«هیئت مدیره‌ی صلح» سازمان ملل، ارگانی مستقل از سازمان ملل است و منشوری هم تهیه کرده که در آن آمده، مانند سازمان ملل، بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول، این ارگان مافوق قوانین کشورها هست و تابع هیچ مقرراتی حتی بین‌المللی نیست و قوانین و مقررات مجزای خودش را دارد. در «منشور هیئت مدیره‌ی صلح» آمده که بالاترین قدرت تصمیم‌گیری به عهده‌ی مدیرعامل این هیئت است که در حال حاضر داند ترامپ می‌باشد. حتی پس از پایان این دوره ریاست جمهوری ترامپ، او همچنان در مسند این تشکیلات باقی مانده و در مقابل رأی اعضای این هیئت حق و تو دارد (به این ترتیب ترامپ به آرزوی شاه شدنش می‌رسد). از کشورهای مختلف جهان فقط کسانی حق عضویت در این هیئت را دارند که کشور و فرد مورد نظرشان مورد تأیید داند ترامپ باشد. یعنی در منشور این ارگان به اصطلاح بین‌المللی این رئیس‌جمهور آمریکا نیست که به مقام مدیرعاملی این هیئت می‌رسد، بلکه این شخص داند ترامپ است و بعد از ترامپ هم کسی جانشین او می‌شود که او خود، تعیین کرده

¹ . https://youtu.be/QBn5ywZb_fg?si=ncccfEMq_hGOhNIK

است. یعنی شکل نظام سلطنتی! خود این امر، موضوعی بی سابقه در انتخاب اعضای ارگان های بین المللی به وجود آورده است. این ارگان که ماهیتش بی سابقه است، سرچشمه ی ارگان بزرگی است که در آینده، کشورهای جهان را کنترل خواهد کرد. این ارگان که ماهیتی «بیزینس» وار دارد، تجربه است برای تکنوکرات های میلیاردی برای گرداندن مستقیم کشورهای جهان از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و غزه زمین آزمایش آن ها است. این در حالی است که ترامپ از چین، روسیه و اسرائیل هم خواسته تا به این «هیئت مدیره صلح» بپیوندند. اگر آن ها عملاً به این جمع بگروند، قدم مثبتی در جهت حفظ هژمونی دلار در سطح جهانی، در مقابل بلوک «بریکس» می شود.

این هیئت یک «هیئت اجرایی» برای غزه در نظر دارد که از افرادی مانند جرد کوشنر (داماد اول ترامپ)، تونی بلر (نخست وزیر سابق بریتانیا) استیو ویتکاف (فرستاده داند ترامپ در امور خاورمیانه) و سه نفر دیگر شکل گرفته است. همزمان اسرائیل هنوز در حال بمباران غزه است و اخیراً دفتر UNWRA که نماینده سازمان ملل در فلسطین است را برای اولین بار بمباران کرده است. این حرکت به تنهایی نشان می دهد که سازمان ملل نقداً متلاشی شده است و آنچه باقی است مجمعی است برای حفظ ظاهر.

با شروع جلسات سوپر ثروتمندان جهان در داووس، «آکسفام» [سازمانی است که در سطح جهانی می کوشد تا با فقر و بی عدالتی در سطح جهانی مبارزه کند] گزارش می کند که جمع ثروت میلیاردرها در جهان به 18.3 تریلیون دلار رسیده و تعداد این ثروتمندان برای اولین

بار از مرز 3000 نفر می‌گذارد. به عقیده مدیر عامل آکسفام به طریقی که جهان دارد به جلو می‌رود، کشورهای فقیر 7 برابر (یا 700 درصد) بیشتر در معرض بی‌قانونی و نداشتن حق رأی قرار می‌گیرند. «آته بهار» مدیر کل آکسفام در داووس گفت که: «داستان اصلی اینجاست که این سوپر ثروتمندان قانع به این موقعیت خود نیستند و شروع کرده‌اند به خرید قدرت سیاسی. در نتیجه انتخابات را می‌خرند، مدیای اصلی را می‌خرند و در نتیجه چیزی که شما شاهدش خواهید بود، طلوع الیگارشی است. در نتیجه، این تعداد محدود از الیگارشی، سیاست، قوانین و مقررات و امور مربوط به جهان را در کنترل خود در می‌آورند.» البته ما به این می‌گوییم شکل گرفتن فاشیزم نو بین‌المللی که در آن یک دولت مرکزی بین‌المللی از بالا تمام مردمان کشورهای دیگر را مثل سربازان پادگان‌های مختلف اداره می‌کند.

تشکیل «هیئت مدیره صلح»، برقراری حکومتی در غزه که در آن حتی یک فلسطینی نه حضور دارد و نه نقش، اصرار ترامپ بر تصاحب گرین‌لند، ربودن مادورو، رئیس‌جمهور ونزوئلا، نقشه حمله به کشورهای آمریکای لاتین که سیاستی ضد آمریکا دارند، (مثل کوبا که حالا تحت صد در صد تحریم قرار گرفته و نقداً به قحطی در آن کشور انجامیده)، برنامه حمله و احتمال جنگ با ایران و نمونه‌های دیگر در مجموع ابتدای فعالیت فاشیزم نوی متمرکز و دولتی است که در سطح بین‌المللی عمل می‌کند.

نتیجه‌ای که باید از این بحث گرفت این است که در درجه اول باید مسائل را در چارچوب بین‌المللی تحلیل کنیم تا از مسائل و حوادث

روز شوکه یا ناامید نشویم. نمونه بارز آن، درخواست بخشی از مردم تحت ستم ایران برای آمدن کمک از اسرائیل و آمریکاست. در حالی که داریم می بینیم که دستگاه ترامپ نه تنها به مردم فلسطین رحم نکرد، بلکه اکنون مشغول سرکوب مردمان معترض کشور خود است، پس چطور ممکن است به اصطلاح به کمک مردم ایران بیایند؟! همان هایی که علیه انقلاب ها و خیزش های مردم ایران بارها کودتا کرده و برای ایجاد سرکوب و خفقان پادشاهی، سلسله پهلوی را براه انداختند، در حال حاضر چگونه می توانند ناجی ملت تحت ستم ایران باشند؟! نکته مهم تر دیگر این است که هدف این الیگارشسی ثروتمند، همان طوری که مدیر کل آکسفام هم می گوید، بهبود وضع مردم نیست، بلکه گرفتن قدرت مطلق است. در نتیجه برای سرکوب و خفه کردن صدای معترضان در سطح بین المللی، این سوپر ثروتمندان نیاز به پیاده کردن فاشیزم نویی دارند که با کمک تکنولوژی مدرن به سرعت می تواند در سطح جهانی گسترش یابد. همان طوری که جلوتر هم گفتیم، عاقبت این فاشیزم اگر پیروز بشود، برده داری به روش مدرن است.

بررسی مسائل سیاسی-اجتماعی و سیاست های در

جریان امپریالیزم در مقطع کنونی

1. در سطح بین المللی: در سال 2009، و سلی کلارک، معاون

دستیار جورج بوش پسر، در نشستی با ایممی گودمن (گزارشگر DemocracyNow)، گفت که قبل از 9 سپتامبر 2001 به یادداشتی

محرمانه در پنتاگون برخورد که در آن آمده بود که پنتاگون برنامه‌ی حمله به 7 کشور جهان (عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان و ایران) را در ظرف 5 سال دارد² و این در حالی بود که در آن زمان آمریکا نقداً در افغانستان مشغول جنگ بود.

اگر چه این برنامه طبق مدت زمان تعیین شده پیاده نشد ولی امروز همان طوری که همه می دانیم کار عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سومالی و سودان تمام شده و تنها ایران باقیمانده است.

امروز این لیست، گسترش هم یافته و طبق بیانات دانلد ترامپ، امپریالیزم همین نقشه را برای کشورهای آمریکای لاتین دارد؛ کشورهای مائند ونزونا (که نقداً رئیس جمهور آن را از طریق آدمربایی از مقامش خلع کردند)، بولیوی، کوبا، مکزیک و... یعنی به طور کلی از طریق سرنگون کردن حکومت های منتخب مردم در آمریکای لاتین، تکنوکرات های دستگاه ترامپ می خواهند تمام آمریکای لاتین را تصاحب کند و این امر در مورد گرین لند هم صدق می کند.

در این مقاله قصد پرداختن گسترده بر دلایل این سیاست امپریالیستی نیست چون مبحثی جداگانه است ولی باید بسیار کوتاه تکرار بشود که این حملات، چه در خاورمیانه و چه در آمریکای لاتین و جاهای دیگر از درون سیاستی بیرون می آید که چندین هدف را دنبال می کند: **الف.** دسترسی مستقیم به کلیه‌ی منابع زیرزمینی این مناطق از جهان که نه تنها شامل نفت می شود، بلکه شامل منابع

² *Introduction of General Wesley Clark NATO USA Planned to Invade 7 Countries Weeks after 9/11*

زیرزمینی بسیار کمیاب می‌گردد که تکنوکرات‌های حاکم برای پیشبرد مقاصد نظامی خود در اسلحه‌سازی و پیشرفت تکنولوژی به آن‌ها نیاز دارند؛ **ب.** قطع دسترسی چین به این منابع از طریق حکومت‌هایی که یا گرایش‌های چپی دارند (مثل بولیوی، ونزوئلا) و یا از درون مبارزات مردمی برخاسته‌اند و منتخب مردم هستند (مثل کوبا)؛ **پ.** این کشورها با پیوستن یا گرایش به «بریکس»، علاوه بر داشتن منابع غنی زیرزمینی، هژمونی دلار آمریکا را به خطر انداخته‌اند. کلیه کشورهای که عضو بریکس شده‌اند (برزیل، روسیه، چین، هند و آفریقای جنوبی) و یا با آن همکاری دارند (مثل ایران، ونزوئلا، عربستان سعودی)، معاملات بین‌المللی خود با یکدیگر را دیگر با دلار انجام نمی‌دهند و این امر، کنترل اقتصاد جهانی را از کف سرمایه‌ی مالی جهانی دارد بیرون می‌آورد که نهایتاً به معنای سقوط هژمونی آمریکا در جهان است که آن، طبیعتاً منجر به سقوط سرمایه‌ی مالی جهانی و امپراطوری دولت آمریکا می‌گردد؛ **ت.** از طرف دیگر، سرمایه‌ی مالی جهانی قصد دارد یک بار برای همیشه قدرت متشکل شدن و طبقه‌ساختن را از توده‌های تحت ستم در سطح بین‌المللی بگیرد تا آنان هرگز در هیچ کشوری دیگر توان متشکل شدن و قیام و انقلاب کردن را نداشته باشند. روبات‌هایی که امروز در دستور ساخت شرکت‌های بزرگ تولید نرم‌افزار هستند، دقیقاً به منظور مقابله با توده‌های تحت ستم آینده در نظر گرفته شده‌اند؛ **د.** رشد عقاید نژادپرستی سفیدپوستان در اروپا و آمریکا یعنی عقاید «یوجنیکس»ی در میان سفیدپوستان اروپایی و آمریکایی بر این متکی است که

معتقدند، 1. نژادهای غیرسفیدپوست دارند باعث کاهش در رشد جمعیت سفیدپوستان می‌شوند و باید جلوی آن‌ها گرفته شود و 2. انسان‌هایی که در زندگی به اصطلاح «پولدار» نمی‌شوند و نیاز به کمک مالی دارند، تقصیر خودشان است، چون استعداد ندارند و در نتیجه به اصطلاح «انگل» جامعه هستند و شایستگی یک زندگی آبرومند و انسانی را ندارند و بهتر است که از بین بروند. حتی فرزندان آن‌ها هم لیاقت یک زندگی انسانی و آبرومند را ندارند، چون فرزندان آن‌ها هم مثل خودشان به اصطلاح کودن هستند. البته ما در اینجا کاری به این نداریم که آیا این عقاید مردود هستند یا نه و یا اصلاً زمینه علمی دارند یا نه. بحث این است که این نوع نژادپرستی که در اوایل قرن بیستم در میان اروپاییان و آمریکاییان جا افتاد، اما بعد، در نتیجه‌ی انقلاب 1917 روسیه و بعد هم با شکست نازی‌ها که از میان همین قشر مردم سفیدپوست برخاسته بودند به سکوت کشیده شد اما از بین نرفت، اکنون همچون علف هرزی دو باره رشد کرده است.

پیتر تیل بنیانگذار شرکت «پلانتیر» که مستقیماً تمام سیاست‌های پنتاگون را با دستگاه‌های کامپیوتری خود کنترل کرده و به پنتاگون خط می‌دهد، معتقد است که جمعیت بزرگ و گسترده‌ای از مردم جهان، انسان‌های کم استعداد و بی‌عرضه‌ای هستند که باید نسل آن‌ها را از روی زمین جمع کرد.

در این رابطه و در پی تهیه‌ی «پروژه 2025» که بوسیله‌ی افرادی مثل پیتر تیل و راسل ووت به نگارش در آمد و سیاست کنونی دستگاه داندل ترامپ بر پایه‌ی آن استوار است، تغییراتی در زمینه‌ی منافع

عمومی در نظر گرفته شده، یکی از آن‌ها از بین بردن حقوق بازنشستگی است. ایلان ماسک در گفتگوی اخیر خود، گفت که تا سال 2040 دیگر حقوق بازنشستگی معنا نخواهد داشت. از بیانات او می‌شد این طور نتیجه گرفت که تا سال 2040 سیستم اداره‌ی کشور در آمریکا به نحوی تغییر می‌کند که دیگر دولت مجبور به حمایت از شهروندان بازنشسته و کهنسال و یا بیمار نیست. نمونه‌ی دیگر، اشارات ترامپ به چگونگی ایجاد بیمه درمانی برای 20 میلیون از تهیدستان آمریکا است که از زمان اوپاما، دارای بیمه پزشکی‌ای شدند به نام «Obama Care» که ابتدایی‌ترین نیازهای این مردم را برطرف می‌کرد. ترامپ با فرارسیدن سال 2026 این بیمه را تمدید نکرد و گفت که روش بهتری را در نظر دارد؛ «شاید به تمام این افراد مقداری پول بدهیم که خودشان بروند و بیمه پزشکی خود را بخرند». روشن است که این خصوصی‌سازی، اگر روی حرف ترامپ بشود حساب باز کرد، به نفع شرکت‌های بیمه تمام می‌شود که این پول‌ها را می‌بلعند و در مقابل، مردم را پوشش کافی نمی‌دهند. در نهایت، بیمارانی که از بیماری‌های خطرناک یا طولانی‌مدت رنج می‌برند، بدون دسترسی به امکانات، به علت نداشتن پول کافی جان خود را از دست خواهند داد. یعنی سیستم برمی‌گردد به دهه 1950 و پیش از آن در آمریکا که هنوز این مزایا برای مردم وجود نداشت.

البته نباید فراموش کرد که این روند در اینجا پایان نمی‌یابد، بلکه تدریجاً بر روی بیمه‌های درمانی دیگر هم پیاده خواهد شد. این

سیاست، یکی از خطرناک‌ترین برنامه‌ها برای مردم کم‌درآمد است، زیرا به سرعت سبب مرگ و میر اقشار فقیر می‌گردد.

حقیقت اما این است که سرمایه‌ی مالی جهانی که بزرگ‌ترین دشمن خود را طبقه‌ی کارگر و اقشار تحت ستم در تمام جوامع جهانی می‌بیند، با وجود طرح و برنامه‌های گذشته و حال، نتوانسته به خواسته‌هایش به سرعتی که می‌خواهد برسد. تمام برنامه‌ها آزمایشی بوده و باید به‌بوت‌های آزمایش گذاشته می‌شدند تا میزان عملکردشان بررسی شود. برای نمونه بیش از 70 سال سرکوب و کشتار مردم فلسطین، علاوه بر آزمایش قدرت سیاسی سرمایه‌داری علیه مردم بی‌دفاع، میدان آزمایش انواع ابزار جنگی مدرنی بوده که در طول این مدت ساخته شدند و یا جنگ نیابتی آمریکا در اوکراین و یا جنگ‌های دیگر در آفریقا و سایر نقاط جهان، همیشه میدانی برای آزمایش سلاح‌های جدید و تمرین نظامیان ناتو یا سربازان آمریکا بوده‌اند. منتها در مقطع کنونی از تاریخ معاصر، ما با پدیده تازه‌ای از سبک حمله، کشتار و نابودی روبرو هستیم. این سبک تازه، دستاورد مطالعات و آزمایشات میدانی گذشته و تازه‌ای است که به رشد تکنولوژی دو دهه‌ی اخیر به سرعتی دامن زده که صاحبان قدرت صنایع تکنولوژی را به صاحبان قدرت سیاسی-اجتماعی تبدیل کرده و حدود سه هزار نفر از میلیاردرهای جهان را با این تکنولوژی در مقابل میلیاردها انسان دیگر که صاحب سرمایه نبوده و از دسترنج خود گذران زندگی می‌کنند، قرار داده است.

اگر مردم جهان را به دو اردوی کار و سرمایه تقسیم کنیم، در این کوتاه، قصد، نشان دادن این است که چگونه تکنوکرات‌های تازه به دوران رسیده‌ی اردوی سرمایه، از جهات مختلف به جان توده‌ی عظیم اردوی کار (که شامل تنها کارگران نشده، بلکه شامل همه کسانی می‌شود که برای امرار معاش خود باید کار کنند، چه کار تخصصی و چه کارهای ساده) افتاده اند و عملاً کمر به نابودی آن‌ها بسته اند.

2. در رابطه با ایران: اگر به تاریخ معاصر ایران و بویژه به تاریخچه‌ی جمهوری اسلامی از زمان انقلاب سال 1357 به این طرف بنگریم، دیگر نمی‌توانیم گول امپریالیزم آمریکا و کسانی مثل خمینی یا رضا پهلوی را بخوریم که مردم را از مسیر انقلاب به بیراهه کشیده و می‌کشند و از تعصبات مذهبی آن‌ها و آگاهی‌های کاذبی که طی دو دهه قبل از انقلاب 1357 توسط کسانی مانند علی شریعتی، مطهری، طالقانی و... بخورد مردم داده شده بود، سوء استفاده کردند و بعد از پیروزی انقلاب و بیرون راندن رژیم پهلوی و آوردن خمینی با سلام و صواللت و شعارهای دروغین او، در ایران کودتا کردند. حالا هم باز با تبلیغات هدفمندی شروع به ایجاد ناستالژی برای زمان شاه کرده و مسیر را برای بازگرداندن سلطنت می‌خواهد هموار کنند.

و ادار کردن شاه به ترک ایران به جای مقابله و کشتار بیشتر مردم برداشتن رژیم دیکتاتوری پهلوی و جایگزین کردن آن با رژیم اقتدارگرای جمهوری اسلامی، برنامه امپریالیزم آمریکا بود تا مردم تحت ستم ایران را به نحوی که طی این 47 سال دیده‌ایم، چنان در

منجنيق قرار دهند که این مردم دیگر توان نفس کشیدن نداشته باشند، چه رسد به انقلاب! نمونه دیگری از عملکرد امپریالیزم در همان دوره‌ی انقلاب 57 ایران، ساقط کردن انقلاب کثور کوچک گرانادا که جزیره‌ای کوچک و مستقل در جنوب اسپانیا و در شمار جزایر کارائیب می‌باشد است.

گرانادا در سال 1979 انقلاب کرد و در میان فراکسیون‌های موجود در کثور، گرایش مارکسیست-لنینیستی در آن زمان قدرت بیش تری داشت و قدرت را گرفت. موريس بيشاب نخست وزير جديد ضمن برقراری روابط با کشورهایی مثل کوبا، در واقع در مقابل سیاست‌های امپریالیستی آمریکا ایستاد و در آن زمان از مداخله شوروی در افغانستان دفاع کرد و این در حالی بود که روابطش با آمریکا تدریجاً وخیم‌تر می‌شد. نهایتاً در اکتبر 1983، آمریکا علیه موريس بيشاب کودتا کرد و حکومت انقلابی او را سرنگون نمود.³

برای درک بهتر از وضعیت و سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی، لازم است این نکات مهم را از زمان انقلاب تکرار کنیم تا خوب به خاطر بسپاریم: خمینی را آمریکا از نجف به پاریس برد و متن سخنرانی خمینی در پاریس هم از طرف سازمان سیا آمریکا نوشته شده بود. با رفتن شاه و آمدن خمینی، دستگاه ساواک شاهنشاهی به هیچ وجه تکان نخورد و برای ظاهرسازی تعدادی از عناصر شناخته

3.

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA_%D8%A7%D9%86%D9%82%D9%84%D8%A7%D8%A8%DB%8C_%D8%AE%D9%84%D9%82_\(%DA%AF%D8%B1%D8%A7%D9%86%D8%A7%D8%AF%D8%A7\)](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA_%D8%A7%D9%86%D9%82%D9%84%D8%A7%D8%A8%DB%8C_%D8%AE%D9%84%D9%82_(%DA%AF%D8%B1%D8%A7%D9%86%D8%A7%D8%AF%D8%A7))

شده را اعدام کردند تا به اصطلاح خود را انقلابی جلوه دهند. وقتی «ساواما» شکل گرفت، در واقع همان ساواکی های قبلی را با کمک عده ای با چهره مذهبی به سر کار بازگرداندند. در ضمن به یاد هم داریم که ساواک زمان شاه، در حقیقت به وسیله ی سازمان سیا آمریکا ایجاد و هدایت می شد و نیز به خاطر داریم که محمدرضا شاه با اسرائیل هم روابط خوب سیاسی داشت و از موساد (سازمان امنیت اسرائیل) کمک می گرفت. لذا ساواما هم مثل ساواک از همان ابتدا با «موساد» اسرائیل و سازمان سیا آمریکا همکاری مستقیم داشت. وقتی خمینی در سال 1360 با کودتای خود، دست به تعقیب و دستگیری مخالفان در داخل و خارج از کشور زد (که اکثراً از جریانات دموکرات و چپ ایران بودند) و سپس دسته دسته از هزاران نوجوان و جوان انقلابی کشور را در دهه های 60، 70، 80، 90 و حتی تا به امروز، در بیدادگاه های جمهوری اسلامی، به چوبه دار خود سپرد و آنان که خارج کشور بودند را ترور کرد، دستگاه جاسوسی ساواما با همکاری موساد و سازمان سیا مشغول همکاری و شناسایی این مخالفان با کمک عوامل داخل و خارج از کشور خود در حزب توده و اکثریت خائن بود. دستگاه شکنجه ساواک در زندان های رژیم خمینی همچنان فعال بوده و روش های مدرن و به اصطلاح علمی تازه را هم از موساد و سیا می آموخت و بر زندانیان اعمال می کرد. هیچ کس جنایات قضات جنایتکاری مانند صادق خلغالی و گیلانی را در اول انقلاب از یاد نمی برد. یرواند آبراهامیان در کتاب خود «اعتراف شکنجه شدگان» نوشته دادگاه های انقلاب طی دو سال 700 نفر را

اعدام کردند. این در همان ابتدای امر بود، یعنی زمانی که خلخانی در روزهای 17 و 18 فروردین 1358 اولین اعدام‌های خود را شروع کرد و کسانی مثل 9 تن از نظامیان و سران پلیس و هویدا را اعدام نمود. توجه به این نکات، از این جهت حائز اهمیت است که در آن زمان حتی جریانات چپی که در به ثمر رساندن انقلاب نقش مؤثر و فعال داشتند هم از این اعدام‌ها حمایت کردند، در حالی که بطن ماجرا آگاهی نداشتند و نمی‌دانستند که روزی خود نیز قربانی این سیاست می‌شوند.

نکته‌ی قابل ملاحظه در اینجا که عموماً در تحلیل‌ها از قلم می‌افتد، این است که با جای پا باز کردن جمهوری اسلامی در قدرت، دستگاه جاسوسی ساواما تنها در پی شناسایی و دستگیری و شکنجه و اعدام مخالفان رژیم پیشین یا نیروهای چپ فعالیت نداشت، بلکه نمادهای سرکوب خودش را هم تحت کنترل و تعقیب قرار می‌داد. نمونه‌هایی از این پاکسازی‌ها را در حوادث هوایی مسئولین جمهوری اسلامی تجربه کرده ایم.⁴ در اینجا لازم است که به نقش و خیانت حزب توده و

4

<https://www.bing.com/videos/riverview/relatedvideo?q=%20D8%B3%D9%82%D9%88%D8%B7%20%D9%87%D9%88%D8%A7%D9%BE%DB%8C%D9%85%D8%A7%DB%8C%20%D9%81%D8%B1%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87%D8%A7%D9%86%20%D8%B3%D9%BE%D8%A7%D9%87%20&mid=458BFD922ED65A96AF79458BFD922ED65A96AF79&ajaxhist=0>

<https://www.bing.com/videos/riverview/relatedvideo?q=%20D8%B3%D9%82%D9%88%D8%B7%20%D9%87%D9%88%D8%A7%D9%BE%DB%8C%D9%85%D8%A7%DB%8C%20%D9%81%D8%B1%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87%D8%A7%D9%86%20%D8%B3%D9%BE%D8%A7%D9%87%20&mid=458BFD922ED65A96AF79458BFD922ED65A96AF79&ajaxhist=0>

بعد چریک‌ها فدایی اکثریت هم اشاره بیش تری بشود. حزب توده و نوچه‌اش اکثریت که به اصطلاح معتقد بودند، باید رهبری خمینی را پذیرفت و بعد با نفوذ به درون ارگان‌های جمهوری اسلامی آن را سرنگون کرد، در ماجرای کودتای خمینی از سال 1360، عملاً تبدیل به ارگان‌های جاسوسی جمهوری اسلامی شده و با همکاری با ساوا، اپوزیسیون فعال درون جامعه که اکثراً گرایش‌های چپ‌دشتند را لو دادند. در تمام این مدت هیچ یک از کشورهای غربی کوچک‌ترین اعتراضی به این نوع کشتار مردم بی‌گناه نکردند. در تمام خیزش‌های مردمی‌ای که از دهه‌ی 1360 تا کنون در ایران بدست مردم تحت ستم در مبارزه با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی رخ داد، هیچگاه ارگان‌ها و مدیای غربی به آن‌ها به شکل خبر هم اشاره نکردند، چه رسد به تقبیح جمهوری اسلامی! در خیزش «زن، زندگی، آزادی» بعد از کشته شدن مهسا امینی هم تنها بخشی از جریان‌های دموکرات در اروپا یا برخی آنارشیست‌ها از این خیزش حرف زدند و از آن دفاع کردند ولی بدون محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی و در سطحی غیر قابل مقایسه با پروپاگاندای مدیای غربی و دستگاه ترامپ علیه جمهوری اسلامی در دیماه 1404 و در به اصطلاح دفاع از مردم تحت ستم و جان به لب رسیده ایران! پس، دفاع ترامپ از مردم ایران در خیزش اخیر را باید کمی دقیق‌تر بررسی کرد.

[85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87%D8%A7%D9%86%20%D8%B3%D9%BE%D8%A7%D9%87%20&mid=AD4647524CA21CDB81DCAD4647524CA21CDB81DC&ajaxhist=0](https://www.iranpress.com/85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87%D8%A7%D9%86%20%D8%B3%D9%BE%D8%A7%D9%87%20&mid=AD4647524CA21CDB81DCAD4647524CA21CDB81DC&ajaxhist=0)

از این نمونه‌ها در مقاطع مختلف تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی بسیار است.

3. با حفظ ذهنیت از نکات بالا، اکنون به خیزش اخیر مردم

ایران می‌توان پرداخت: با کاهش نرخ ریال در برابر دلار در آخرین تحریم ایران بدست ترامپ و ایجاد هر چه وحشتناک‌تر مشکلات اقتصادی و تأمین کالا در روز 8 دیماه 1404، بازاریان تهران مغازه‌های خود را بسته و دست به اعتصاب زدند. این حرکت ظرف یک هفته مانند شعله آتش به سرعت همه گیر شده، بازاریان و مغازه‌داران در شهرهای مختلف ایران هم به این اعتراض پیوسته و اغلب مغازه‌های خود را بستند. این آتش طولی نکشید که دامنگیر اقدار وسیعی در جامعه شد و در ذات خود مشوق بیرون ریختن و اعتراضات خیابانی گردید و به سرعت جماعت چندین هزار نفره در اکثر شهرهای ایران به تظاهرات پیوسته و شعارهای «مرگ بر خامنه‌ای»، «مرگ بر دیکتاتور»، «امسال سال خونه سیدعلی سرنگونه» و مانند این‌ها را سر دادند.

درست پیش از این خیزش، دستگاه ترامپ به ونزویلا حمله کرده و شبانه مادورو را دزدیده بود.⁵ مزه این موفقیت هنوز زیر زبان داند ترامپ و همپالکی‌هایش مثل وزیر امور خارجه اش «مارکو روبیو» بود که این تظاهرات در ایران سر بلند کرد. ترامپ که از شوق این موفقیت، شعار تصاحب گرین لند را می‌داد و بلافاصله در اروپا آشوب به پا کرد، موقعیت ایران را مناسب سیاست دستگاه خود دید و تصمیم گرفت که با ادعای همدلی با مردم ایران، آنان را تشویق به بیرون ریختن و سرنگون کردن رژیم کند و گفت که اگر رژیم مردم را بکشد،

لحظه‌ای شگفت‌انگیز» به روایت سی‌ان‌ان؛ حمله آمریکا به ونزویلا و بازداشت مادورو». 5.

او با رژیم مستقیماً درگیر جنگ خواهد شد. مردم غیرسیاسی، ساده دل و از همه مهم تر جان به لب رسیده ایران هم به امید پشتیبانی آمریکا وارد رو در رویی مستقیم با اوباش مسلح رژیم شدند و فکر کردن که دیگر از سیاهی که رنگی بالاتر نیست!⁶

گزارشات از تظاهرات دیمه مردم ایران، حاکی از شجاعت و از جان گذشتگی جوانانی بود که دسته دسته به مقابله با اوباش رژیم در خیابان های کشور از خود اسطوره شجاعت می ساختند، مثل جوانی که در مقابل سپاه پاسداران مسلح، کف خیابان زانو زد و سینه خود را سپر مقاومت کرد.⁷

طولی نکشید که دیدیم عده ای شروع به آتش زدن مساجد، بانک ها، مدارس و... کرده و در خیابان ها به اوباش مسلح رژیم با کوکتل مولوتف و ... حمله می کردند، ماشین های گشت را آتش زدند و به اوباش مسلح رژیم حمله تن به تن کردند. این حرکت در قیام های پیشین سابقه نداشت. در قیام های سال های قبل، بزرگ ترین خشنونت مردم، آتش زدن لاستیک برای از بین بردن تأثیر گاز آتش آور بود.

باز طولی نکشید که خبرگزاری کانال 14 اسرائیل گزارش داد که عوامل موساد در میان مردم به اصطلاح در پشتیبانی از حرکت مردم، حضور دارند.⁸ در آن مقطع آغاز سال نو 2026 در راه بود و مایک پامپنو، وزیر خارجه دستگاه ترامپ در دوره اول با مسرت کامل سال نو را به تظاهرکنندگان ایرانی این گونه تبریک گفت: «سال نو به

⁶ https://youtu.be/U3VfVqYZ_ww?si=F_jfnrff2j451gAO

⁷ [YouTube](#) یک معترض در برابر سرکوبگران نشست

⁸ [Israel's Mossad tells Iranian protesters 'we are with you' amid growing unrest](#)

ایرانیان کف خیابان‌ها و عوامل موساد کنار آن‌ها مبارک‌باد!»⁹ بلافاصله پس از این خبر، سران سپاه با تأیید خامنه‌ای، این حرکت را شورش با حمایت دشمن خوانده و برای کشتار مردم اسلحه جنگی به خیابان‌ها آوردند و مردم بی دفاع را با تیرهای جنگی هدف قرار دادند. اینجا بود که ما شاهد رنگی بالاتر از سیاهی هم بودیم! مردم ناآگاه به سیاست و بیگناه هم به امید اینکه عوامل موساد در میان آن‌ها و به کمک آن‌ها خواهند آمد و سربازان آمریکایی هم هر آن وارد ایران شده و رژیم را ساقط خواهند کرد، با کمال بیباکی خود را در مقابل این تیرها قرار دادند.

آیا این ادعای اسرائیل هم مثل پروپاگاندا‌ی ترامپ، فقط یک شعار بود یا نه هنوز ثابت نشده، ولی قطعاً اسرائیل و آمریکا در کشتار بی سابقه‌ای که طی دو روز در ایران انجام شد، نقش تعیین کننده و مؤثر داشتند. یعنی نه تنها عوامل موساد در میان مردم (اگر صحت داشته و صرفاً تبلیغات دروغین نباشد) به کمک مردم نبودند، نه تنها ترامپ غیر از قول‌های دروغ (مثل خمینی در اوائل انقلاب) قدم دیگری برنداشت، بلکه جمهوری اسلامی از این بهانه استفاده کرده و تحت عنوان "شورش با حمایت دشمن" علیه رژیم با سلاح‌های

9.

https://x.com/mikepompeo/status/2007180411638620659?ref_src=twsrc%5Etfw%7Ctwcamp%5Etweetembed%7Ctwterm%5E2007180411638620659%7Ctwgr%5E1df1e0edb71e50796bd84b3bc43d043d74fd70e9%7Ctwcon%5Es1_c10&ref_url=https%3A%2F%2Fwww.moneycontrol.com%2Fworld%2Fhappy-new-year-to-iranians-in-the-streets-and-mossad-agents-beside-them-mike-pompeo-fuels-iran-firestorm-article-13755046.html

جنگی به خیابان‌ها آمد و به مردم بی سلاح حمله کرد! و آنقدر کشته گرفت که شمارش دقیق آن تا کنون امکان نداشته است.

نتیجه:

از این توضیح کوتاه در باره اینکه در دیمه 1404 در ایران چه اتفاقی افتاد، می‌توانیم با این نگاه مسائل را تحلیل کنیم که بخش یکم:

• همان طوری که در پیشگفتار هم آمد، به علت برنامه‌ی جهانی سرمایه‌ی مالی جهانی به سرکردگی تکنوکرات‌های میلیاردی، آمریکا به هیچ وجه تصمیم به آوردن «دموکراسی» به ایران را ندارند. اگر فراموش نکرده باشیم، زمان حمله به عراق و سرنگون کردن صدام حسین، جورج بوش پسر تحت عنوان بردن به اصطلاح دموکراسی به عراق و رهایی مردم از شر صدام حسین دیکتاتور به آن کشور حمله کرد و دیدیم که چگونه یک میلیون و نیم از جمعیت هشت میلیونی عراق در آن زمان کشته و مجروح شدند و آن کشور نه تنها هرگز روی دموکراسی را ندید، بلکه تبدیل به مخرابه‌ای شد با مردم بسیار فقیر که در نتیجه زمینه را برای رشد پایه‌های جمهوری اسلامی در میان شیعیان آن کشور فراهم آورد و سپس از میان آن‌ها عوامل جمهوری اسلامی در منطقه رشد کردند، در حالی که نفت و منابع زیرزمینی آن‌ها مستقیم تحت تصرف آمریکا در آمد. پس بی‌جا نیست که نتیجه بگیریم که آمریکا برای مردم ایران جز دروغ و ریاکاری چیز دیگری در کاسه ندارد.

• سرمایه‌ی مالی جهانی، با زدن حکومت مادورو در ونزوئلا یکی از طرفداران محکم «بریکس» را از دور خارج کرد و حالا به دنبال این است که دست ایران را در رساندن نفت به چین کوتاه کند، زیرا آمریکا باید راهی برای نجات دلار بیابد و بهترین راه حل، زدن اقمار و اعضای محور بریکس است. ایران با وجود اینکه «عضو» بریکس حساب نمی‌شود، اما یکی از سنگرهای دفاعی جمهوری اسلامی در مقابل سیاست‌های این مرحله از سرمایه‌داری جهانی است. یعنی جمهوری اسلامی در حالی که همچنان از زمان انقلاب 57 خود را به اصطلاح دشمن «شیطان بزرگ» جلوه داده، در پشت پرده عامل آمریکا در ایران و منطقه بوده¹⁰ و نیز می‌بیند که طی دو دهه‌ی اخیر، تکنوکرات‌های حاکم در نظام سرمایه‌داری جهانی کنونی، در حال برچیدن نظم گذشته‌ی سیستم و برقراری نظم تازه‌ای هستند که منجر به پایان دادن به عمر رژیم‌های اقتدارگرای موجود در منطقه و پیاده کردن رژیم‌های فاشیستی دست‌نشانده شده است. این یکی از دلایل اقدامات رژیم جمهوری اسلامی در گسترش میدان روابط بین‌المللی خود در منطقه بوده است. یعنی جمهوری اسلامی همزمان امیدوار بوده است که در صورت حمله‌ی آمریکا (اسرائیل)، بتواند روی حمایت این گروه‌ها حساب کند. بستن قراردادهای طولانی‌مدت

¹⁰. به این ترتیب که حمایت مالی و نظامی از جریاناتی مانند گروه‌های طرفدار جمهوری اسلامی در لبنان، جنوب سوریه یا یمن بوسیله جمهوری اسلامی در واقع نقشه امپریالیستی آمریکا برای نابودی منطقه با همکاری اسرائیل و جمهوری اسلامی بوده است. یعنی با دخالت جمهوری اسلامی در منطقه، اسرائیل بهانه مناسب بدست آورد برای کوبیدن لبنان و جنوب سوریه به منظور ضمیمه این مناطق به خاک اسرائیل و ایجاد «اسرائیل بزرگ». همان طوری که در تهاجمات پیشین «بلندی‌های جولان» را در سوریه به تسخیر خود در آورد.

با چین و همکاری با بریکس هم از جمله همین دلایل برای حفظ حیات رژیم بوده است. به هر حال اما، با انداختن جمهوری اسلامی و متلاشی کردن تمرکز و تجانس سیستم و زیربنای اقتصادی و اجتماعی ایران، امپریالیزم آمریکا می تواند دسترسی چین به نفت و مواد اولیه کمیاب دیگر را که از ایران و از طریق ایران دریافت می کند، قطع کند و همچنین توازون قوا را برای روسیه که یکی از اعضای اصلی بریکس است، بهم بزند تا نهایتاً شاید بتواند بریکس را از هم بپاشد و هژمونی دلار را باز هم در سراسر کشورهای جهان برقرار نماید. دلار نفتی آمریکا اساس قدرت عظیم سرمایه‌ی مالی جهانی است و نمی تواند آن را از دست بدهد.

• اخیراً آمریکا با زدن مادورو در ونزوئلا و به اصطلاح قطع سر حکومت منتخب آن کشور بدون به اصطلاح جنگ کلاسیک، تجربه جدیدی را کسب کرد. یعنی متوجه شد که با استفاده از تکنولوژی و البته عوامل خائن به مادورو در داخل آن کشور، روش جدیدی از حمله نظامی را در سطح بین المللی می تواند پیاده کند. از طرف دیگر اما، گرداندگان این سیاست، حتی جناح جنگ طلب آن می دانند که موقعیت ایران چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر ساختار داخلی به آسانی ونزوئلا نیست و حمله به ایران حتی برای برداشتن خامنه ای می تواند منجر به جنگ در خلیج فارس شود که حتی اگر روسیه و چین هم برای منافع خود هم که شده به کمک ایران نیایند، باز هم جنگی نیست که یک شبه پایان یابد. پس روشی که در ونزوئلا و علیه مادورو

موفقیت آمیز بود می‌تواند در مورد ایران به افتضاح کشیده شود. زیرا مسئله‌ی خلیج فارس و تنگه هرمز که یکی از نبض‌های اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است، اگر حتی برای مدت کوتاهی بسته شود، کل اقتصاد ایالات متحده، اروپا و سایر مناطق جهان را بهم ریخته و بحران اقتصادی فزاینده‌ای را که به گرسنگی میلیاردها انسان خواهد کشید، ایجاد خواهد کرد.

- در چنین شرایطی، تحلیل‌گران ایالات متحده از موضوع دیگری هم می‌ترسند و آن، این تجربه است که دیده‌اند ایرانیان علیرغم اینکه از ملیت‌های مختلف هستند، اما در هنگام جنگ با هم متحد شده و در مقابل دشمن می‌ایستند. این را آخرین بار در حمله نیابتی صدام حسین به ایران تجربه کردند. صدام حسین که به نیابت از جانب آمریکا در ابتدای انقلاب به ایران حمله کرد، تفهیم شده بود که می‌تواند سریع ایران را شکست دهد، چون جمهوری اسلامی هنوز کاملاً جا پای خود را محکم نکرده بود. اما در تجربه دیدند که چطور جوانان دلیر و از جان گذشته سراسر ایران در گروه‌های خودساخته و پنهان از گردانندگان جمهوری اسلامی و بدون پیوستن به سپاه یا بسیج یا حتی ارتش، به جنوب رفته و در مقابل حمله صدام حسین ایستادند؛ کاری که مسئولان جنگ جمهوری اسلامی را به خشم آورده و با دستگیر کردن و زندانی کردن آنان، این جوانان دلیر را تنبیه کردند که چرا تحت پوشش سپاه یا بسیج به جنگ نرفته بودند! بعضی از این جوانان بلافاصله اعدام شدند. در نتیجه، آمریکا متوجه شد که

حتی در آن شرایط، شکست ایران کار ساده ای نبود. اکنون هم دستگاه ترامپ که اکثراً از جنگ طلبان نژادپرست، صهیونیست و از همه مهم تر یوجنیکس تشکیل شده در بحث با جناح محتاط درون دولت، کم آورده و اگر چه تمایل شدید به حمله به ایران در آن ها وجود دارد، اما با توجه به تجربه خود، در حمله عراق به ایران، دو دلی هم وجود دارد.

- در زمان کنونی علیرغم گستردگی انواع ابزار جنگی بسیار پیشرفته و دقیق، مسئله جغرافیای داخلی ایران هم وجود دارد؛ مسئله کوهستانی بودن بیش تر مناطق ایران! اگر چه با وجود بمب افکن ها و پهپادهای کامپیوتری که مثل ربات عمل می کنند و داشتن عوامل موساد در همکاری با رژیم ایران، می توانند ضربه ی هولناکی به سرزمین ایران زده و باعث کشتار میلیونی مردم شده و طبیعت ایران را با خاک یکسان کنند، اما مطمئن نیستند که بتوانند ایران را به ملیت های کوچک تجزیه کرده و از هم متلاشی کنند؛ کاری که با یوگسلاوی کردند. یعنی با تمام جنگ افزارهای مدرن در شکست دادن ملت ایران شک دارند!

- بهترین راه حل برای آمریکا این است که با خامنه ای کنار بیاید، اما این کار مطلوب جناح جنگ طلب که خود را قدرت مطلق جهانی می بیند، نیست. از طرفی با ساقط کردن خامنه ای جمهوری اسلامی ساقط نمی شود. جمهوری اسلامی یک مرکز قدرت ندارد؛

مجلس خبرگان و سپاه پاسداران می‌توانند رژیم را حفظ کنند و بلافاصله شخص دیگری را به جای خامنه به مقام رهبری برسانند. در چنین شرایطی، حتی اگر رژیم روندی را که معاون ریاست جمهوری ونزولا بعد از ساقط شدن شخص مادورو پیش گرفته، اتخاذ نموده و با آمریکا رسماً کنار بیاید، مسئله ستم طبقاتی بر مردم فقیر و گرسنه‌ای که در تظاهرات دیمه‌ها بیرون آمدند را حل نمی‌کند. یعنی وضع اقتصادی مردمی که به حکومت وقت وابستگی ندارند و از سرمایه‌داران رژیم وقت نیستند، بهتر نخواهد شد، بلکه این امر وسیله‌ای برای درگیری‌های منطقه‌ای و ملیتی هم می‌تواند بشود. یعنی همزمان آمریکا می‌تواند با تأمین بودجه ملی‌گرایان و تجزیه طلبان، به تقویت آنان اقدام کرده و از یک خیزش سراسری گرسنگان جلوگیری بکند. مردم گرسنه هم ممکن است فکر کنند که این تجزیه می‌تواند راه‌هایی آن‌ها از این همه ستم جانکاه باشد. فراموش نکنیم که یکی دیگر از روش‌های جنگ مدرن تکنوکرات‌های آمریکا، به قحطی کشیدن کشور با پیاده کردن تحریم‌ها است. همین امروز دارند از این سیاست علیه کوبا استفاده می‌کنند. با تحریم صد در صدی آمریکا، کوبا بلافاصله به مرحله قحطی در تمام زمینه‌های مایحتاج زندگی رسیده و تلفات آن نقداً در حال رخ دادن است. امپریالیزم آمریکا امیدوار است که با قحطی و گرسنگی دادن به مردم بیگناهی مثل ایرانی‌ها یا کوبایی‌ها بتواند حکومت‌ها را به زانو در آورده و موقعیت حمله را به نفع خود تمام کند.

• پس آمریکا به نظر می رسد که به راه حل دیگری روی آورده باشد؛ راه حلی که نتیجه همسان با آنچه در سایر کشورهای خاورمیانه مخروب می دهد، اما شاید بدون جنگ! به نظر من، آمریکا خواهان تبدیل سیستم سرمایه داری حاکم بر جهان، به یک ارگان حاکمیت فاشیستی است که در آن جناح های مختلف قدرت وجود نداشته باشد. چیزی شبیه افغانستان یا سوریه. به این منظور، سرنگونی کل رژیم جمهوری اسلامی را که منجر به جنگ با ایران می شود، به نفع خود نمی بیند، اما این امکان وجود دارد که برای رسیدن به این منظور، همزمان با کشتار آن بخش از مردم که از روی نارضایتی از جان خود هم می گذرند، مسئله جنگ و حمله به ایران را همواره فعال نگهداشته و از آن برای کشتن یا سر به نیست کردن عناصر نامناسب در قدرت فطی ایران استفاده کند. نمونه های آن، زدن برخی سران رژیم و تکنوکرات های وابسته به آن ها در جنگ 12 روزه و نیز حمله هوایی اخیر، به مناطقی در بندرعباس، تهران، قم، کرج و تبریز است. هر دوی این حملات از طریق پهپاد انجام گرفت و به یک روش پیاده گردید و در نتیجه آن به طور مشخص این پهپادها به دنبال اهداف مشخص وابسته به خود رژیم بودند.

حال اینکه این پهپادها را عوامل موساد در ایران پیرواز در آورده اند و یا بدست خود رژیم انجام شده، فرق چندانی در اصل جریان نمی کند. مهم این است که جناحی از درون رژیم (شاید پسر خامنه ای یا جناحی درون سپاه و یا ساواما) در حال همکاری با آمریکا است و در این جنگی که مدتی است طبل آن را به صدا در آورده اند، قصد نابود کردن

عواملی را درون رژیم دارند که خواهان حفظ استقلال و قدرت خود در منطقه هستند و در طول این 47 سال توانسته اند برای خود، نیروهایی در منطقه و آفریقا پیدا کنند و در سطح سیاست بین المللی چهره انقلابی خود را علیه امپریالیزم آمریکا حفظ نمایند. حرف آخر اینکه به این ترتیب، ایران را می شود با پیاده کردن نیرویی فاشیستی در یک قدرت مطلق (که در آن هیچ ارگان مدنی و قانونی حق حیات نداشته باشد)، از درون متلاشی کرده و حتی در آینده تجزیه نمود. نمونه خاص این شرایط را تجربه در افغانستان و سوریه نشان می دهد که برای امپریالیزم آمریکا و سرمایه‌ی مالی جهانی بسیار سودآور بوده است.

بخش دوم:

از زاویه‌ی منافع مردم تحت ستم امروز ایران این طور می شود تحلیل کرد که:

- با توجه به تجربه دیمه در رابطه با قول های ترامپ، دیگر نمی توان برای رهایی از عمق فاجعه ای که جمهوری اسلامی آفریده، روی ایالات متحده و حرف های ترامپ (یا هر کس دیگری) حساب کرد. از تجربه دیمه امسال باید همیشه این نکته را به خاطر سپرد که برای سرکوب و شکست قیام های مردمی، آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی متحد خواهند شد.

• در رابطه با اسرائیل باید گفت که این ضرب المثل که می گوید "دشمن دشمن من، دوست من است" صدق نمی کند و دلیل آن را در بالا روشن کردیم. یعنی رژیم صهیونیستی اسرائیل که در حال حاضر بزرگ ترین جنایات و نسل کشی را در تاریخ معاصر علیه مردم فلسطین و سومالی و کنگو انجام داده، هیچ منفعی در حفظ و سعادت مردم ایران ندارد. دلیل به اصطلاح دشمنی دولت اسرائیل با جمهوری اسلامی از زمان انقلاب تا کنون، سیاستی ظاهری و برای عوامفریبی فورموله شده تا با کمک آن امپریالیزم آمریکا با استفاده از پایگاه نظامی اش در اسرائیل بتواند ملت های تحت ستم آسیای غربی (خاورمیانه) را به جنگ های خانمان سوز بکشد. این امر در مورد ایران هم صادق است و در خیزش دیمه گذشته آن را عملاً تجربه کردیم.

• در خیزش دیمه گذشته، اگر ترامپ نمی گفت که «مردم بریزید پایگاه های رژیم را بگیرید، من پشت شما هستم!» و یا نمی گفت «شما بریزید توای خیابان ها اگر رژیم یکی از شما را بکشد، من رژیم را ساقط می کنم!» و بعد اسرائیل در خبرگزاری رسمی خود اعلام نمی کرد که «عوامل موساد در میان مردم مسلح هستند!» مسئولان جمهوری اسلامی هم جرأت نمی کردند با سلاح های جنگی به مردم بی دفاع حمله کنند، چون در آن صورت آبرویشان حتی در برابر نیروهای نیابتی خود در منطقه و در آفریقا می رفت، چه رسد به کل جهانیان! پس بهترین راه برای قلع و قمع کردن هزاران هزار جوان و نوجوان

بی‌سلاح اما از جان گذشته، این بود که این طور وانمود شود که آمریکا پشت این خیزش بوده و موساد هم آن‌ها را مسلح کرده است! تاکتیک از این ناجوانمردانه‌تر در تاریخ دنیا وجود نداشته است!!

- در نتیجه مخالفان حکومت کنونی آمریکا، یعنی آنانی که با ترامپ و دستگاه او و سیاست‌های حاکم‌ش مخالفند و حتی آن‌هایی که به اصطلاح چپ‌گرا هستند و مخالف سیاست‌های امپریالیزم آمریکا می‌باشند (که شامل آنارشویست‌ها و استالینیست‌ها و استالینیست‌های تروتسکیست‌نمای غیرانقلابی کشورهای غربی هم می‌شود) و عموماً تصور می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران، انقلابی و منتخب مردم کشور و ضد امپریالیزم است، می‌آیند و در پادکست‌های خود، اعلام می‌کنند که این همه خشونت، تخریب و آتش زدن از جانب عوامل موساد موجب شد تا جمهوری اسلامی مجبور به دفاع از خود بشود. به این ترتیب، جنایات دیمه رژیم را ماستمالی کنند.

- اکنون این سنوال پیش می‌آید که اگر رژیم دستش در دست اسرائیل و آمریکا هست، پس چرا ایالات متحده طی این 47 سال که از انقلاب می‌گذرد، قصد برداشتن جمهوری اسلامی را داشته است: به نظر من مسائل زیر از جمله دلایل است که باعث این سیاست می‌شود:

1. رژیم‌های دست‌نشانده چه آنان که مستقیم خود را نوکر امپریالیزم می‌دانند (مثل محمدرضا پهلوی) و چه آنان که با دو دوزه بازی و ریاکاری، پشت پرده خود را در خدمت امپریالیزم قرار می‌دهند

(مثل خمینی و رژیم جمهوری اسلامی)، همیشه تاریخ مصرف دارند، زیرا آن‌ها پس از مدتی مانند در قدرت و اعمال ستم و جنایت بر توده‌های مردم با خشم عظیم توده‌ها رو برو می‌شوند و امپریالیزم برای حفظ کنترل منطقه باید آن‌ها را بردارد.

2. سیاستمداران تکنوکرات کنونی که قدرت سیاسی امپریالیزم را بدست گرفته‌اند، خواهان پایان دادن به روش کلاسیک حاکمیت جهانی سرمایه داری جهانی بوده و معتقدند که باید تغییرات زیربنایی در سیاست سرمایه داری جهانی ایجاد کرد. یعنی همان طوری که در بالا هم گفتیم، دیگر نباید نگران تأثیر رفتار ددمنشانه اشان با توده‌های تحت ستم در سطح جهانی بود، بلکه باید حمله مستقیم را آغاز کرد؛ باید با برخوردهای مسلحانه و سیستماتیک توده‌ها را عقب راند و حتی نابود کرد تا از ترس جان، خود را تسلیم نظام حاکم نکنند؛ باید با نسل‌کشی و کشتارهای جمعی، گرسنگی، بیماری و... توده‌های تحت ستمی را که در هر کشوری وجودشان مانع گسترش مستقیم سرمایه‌داری و دستیابی بر منابع جهانی است، از سر راه برداشت. این سیاست در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، لبنان، سودان، کنگو و... به اجرا در آمد و در فلسطین، سومالی و کنگو با نسل‌کشی به نتیجه رسید. پس در مورد ایران هم باید راه حلی یافت تا دیگر قدرت محلی وجود نداشته باشد که مثل جمهوری اسلامی بخواهد در قدرت شریک شود و مردمی نداشته باشد که توان بلند شدن و قیام کردن داشته باشند؛ باید این مردم را به دوران برده داری باز گرداند تا بتوان تسلط کامل بر آن‌ها داشت؛ درست مثل لیبی که با سرنگون کردن حکومت

سرهنگ قذافی، این کشور به دوران بادیه نشینی و برده داری بازگشته و در آن، بازارهای آدم فروشی وجود دارد؛ انسان هایی که از مچ پا بسته شده و مثل مرغ آویزانند!¹¹

ناگفته نماند که این سیاست فقط متوجه کشورهای عقب نگهداشته شده جهان نیست، بلکه در آینده در همه جهان به اجرا در خواهد آمد. کشورهای عقب نگهداشته شده، صرفاً میدان آزمایش روش های تازه سرمایه داران نو پا هستند. ما به این دلیل این فاشیزم را فاشیزم نو می خوانیم که جنبه‌ی ملی گرایی نداشته و مختص به یک کشور نیست، بلکه وجهه‌ای بین المللی دارد. منتها باید قدم به قدم روش اقدام را مناسب هر کشور و فرهنگ آن تنظیم کرد. مثلاً در حال حاضر که با آمدن مجدد ترامپ به کاخ سفید، بزرگ ترین اقدام رژیم ترامپ اخراج و سر به نیست کردن پناهجویان و مهاجرین غیررسمی بود، تنها ابتدای کار بود. همان طوری روزانه در جریان هستیم، تشکیلات (در واقع غیرقانونی) «مجریان کنترل مهاجرت و مرزها» [ICE] تحت عنوان بدنبال دستگیری مهاجران غیرقانونی، به مهاجرین قانونی، کسانی که شهروند ایالات متحده شده و نیز به شهروندان خود هم حمله کرده و با اسلحه جنگی آنان را می کشند. پس باید این طور نتیجه گرفت که گردانندگان این سیاست، در حقیقت مخالف هر گونه دیدگاه یا دگراندیشی آزادی هستند که موجب ایستادگی و مبارزه‌ی کلیه‌ی مردمی که تحت حاکمیت آن ها قرار دارند، می شود. این سیاست

¹¹. https://youtu.be/l5g4tfmUE3Q?si=hASAbUb8xVDO_FCS

مخالف آزادی بیان، عقیده، اعتقادات، نژاد است و هدفش در این راه جایگزین کردن معیارهای ویژه خود است و شهروندان جهان باید به آن‌ها پایبند بوده و مطیع باشند. در غیر این صورت، مثل دوران برده‌داری به راحتی جان خود را از دست می‌دهند. نمونه بارز این سیاست را با آمدن ترامپ، ما در ایالت کالیفرنیا، ایالت انوی (عمدتاً شهر شیکاگو) و در حال حاضر هم در ایالت منه سو تا (عمدتاً شهر مینه‌پلیس) داریم می‌بینیم.

بیان پایانی

با توجه به تمام نکات بالا، این طور می‌شود جمع بندی کرد که برای نجات مردم تهیدست و بی چیزان ایران از شر رژیم جمهوری اسلامی، نمی‌شود به امید آمریکا و اسرائیل بود، حتی اگر اکثریت این مردم به پای مرگ برسند. و نیز در صورت حمله‌ی نظامی آمریکا، مردم تحت ستم ما نمی‌توانند علیه رژیم جمهوری اسلامی در جبهه آمریکا (یا اسرائیل یا رضا پهلوی یا مریم رجوی) قرار بگیرند. تنها راه نجات ممکن در این صورت، ایجاد جبهه سومی است با اتحاد تمام مردم در سراسر کشور و مسلح شدن هر چه سریع‌تر. در چنین شرایطی سازماندهی و داشتن کنترل با یک برنامه (در صورت امکان) تنها راه مبارزه با این دشمنان است.

مهم ترین نکته در صورت پیروزی، این است که همان توده‌ی تحت ستمی که این جنگ را به نفع خود تمام کرده و پیروز شده خود، مستقیماً سرنوشت خود را بدست گیرد و هرگز اسلحه را زمین

نگذاشته و ناجی ای از بیرون یا از بالا برای اداره‌ی کشور نپذیرد؛ مردمی که خون دادن و در این جنگ پیروز شده اند خود، شایستگی اداره کشور خود را دارند و نیازی به هیچ نیروی خارجی و یا عواملی بیرونی یا داخلی که وابسته به نظام سرمایه داری هستند و می خواهند انقلاب آنان را بشکست بکشانند، ندارند! خواه این افراد، با عمامه باشند، یا با کراوات یا با لباس غیررسمی و سبیل! رهبران این مردم باید با انتخاب خودشان از میان خودشان؛ از میان همان هایی که به کف خیابان آمدند، برگزیده شوند.

باشد که در تاریخ نوشته شود که مردم ایران با سلاح های خودشان، پروژه سرمایه داری را با تمام سلاح های مدرن و تکنولوژی پیشرفته اش به خاک مالیند!

سارا قاضی

27 بهمن 1404

16 فوریه 2026